

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

رسیدیم به تقریب ثانی در استدلال به آیه شریفه برای وجوب امر به معروف و نهی از
منکر. حاصل تقریب ثانی این هست که ذیل آیه شریفه که فرمود «وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ» این جمله مبارکه به خاطر اشتمالش بر تعریف مبتدا و خبر، یک و دو؛ وجود
ضمیر فصل بین مبتدا و خبر که در ادبیات فرموده‌اند این دو باعث افاده حصر می‌شود،
این جمله مبارکه دلالت می‌کند برای این که آمران به معروف و ناهیان از منکر تنها
رستگاران هستند. این‌ها تنها رستگار هستند قهراً مقتضای این حصر این است که غیر
آمران به معروف و ناهیان از منکر ولو عامل به همه وظایف‌شان باشند فقط امر به
معروف و نهی از منکر نکردند، سایر وظایف را انجام دادند این‌ها رستگار نیستند. لازمه
این که سایر افرادی که وظایف دیگر را انجام دادند فقط امر به معروف و نهی از منکر
نکردند رستگار نیستند لازمه این مطلب این است که پس امر به معروف و نهی از منکر
واجب است. و الا لازم می‌آید که فقط به خاطر ترک یک امر غیر واجب و امر مستحب به
فلاح و رستگاری نرسند و این واضح البطلان است. بنابراین با توجه به این مقدماتی که
گفته شد ادعا می‌شود که این جمله مبارکه به دلالت التزام دلالت می‌کند بر وجود امر به
معروف و نهی از منکر. این تقریب استدلال.

این استدلال مناقشات عدیده است که باید بررسی بشود.

مناشقه اولی این است که این استدلال مبنی بر این است که این مفلحون مأخوذ از افلاح
لازم باشد نه افلاح متعدی. یعنی معنای مفلحون این باشد که رستگاران هستند، نه به
رستگاری رسانندگان هستند. اگر این دومی باشد خب آیه شریفه می‌فرماید این آمران به
معروف و ناهیان از منکر هستند که مردم را به فلاح می‌رسانند، این‌ها فقط مردم را به
فلاح می‌رسانند نه کسانی که بی‌تفاوت هستند، حرف نمی‌زنند، امر به معروف و نهی از
منکر نمی‌کنند. این‌ها هستند کسانی که مردم را به فلاح می‌رسانند. پس مفلحون به
معنای متعدی باشد. معمولاً افلاح را فعل لازم می‌گیرند. «قد افلح المؤمنون * الذین هم
فی صلاتهم خاشعون» افلاح المؤمنین نگفته، افلاح المؤمنون. اما در طراز الاول که کتاب
لغت بسیار خوبی است از سید علیخان شارح همان صمدیه و ریاض السالکین، شارح
صحیفه سجاده. ایشان یک کتابی دارند به نام الطراز الاول که شیخ اعظم هم گاهی لغت
را از این کتاب نقل می‌کنند. ایشان در الطراز الاول در ماده «فَلَحَ» ابتدائاً من هم‌اش را
بخوانم چون کار داریم با این فرمایشات:

الْقَلَّاحُ وَ الْقَلَحُ، كَسَبَ: الْفَوْرُ، وَ الظَّفَرُ، وَ النَّجَاحُ، وَ إِدْرَاكُ الْبَغِيَّةِ وَ النَّجَاءُ، وَ السَّعْدُ،
وَ الْبَقَاءُ فِي الْخَيْرِ أَوْ مُطْلَقاً.

به این معانی آمده.

و أَفْلَحَ: فَازَ وَ ظَفَرَ وَ دَخَلَ فِي الْقَلَاحِ. وَ بِالشَّيْءِ (یعنی افلاح بالشیء): عَاشَ بِهِ.

تا حالا این معانی که می‌گفتیم همه چی بود؟ أَفْلَحَ، فَازَ، ظَفَرَ؛ لازم بود. دَخَلَ فِي الْقَلَاحِ، لازم بود.

و أَفْلَحَهُ: أَصَارَهُ إِلَى الْقَلَاحِ لَازِمٌ مُتَعَدِّ،...

یعنی این افلاح هم فعل لازم است مثل آن‌ها، هم متعدی است مثل این جا.

و علیه قراءه طَلَحَهُ بِنِ مَصْرَفٍ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.

یکی از قراء که طَلَحَهُ بِنِ مَصْرَفٍ باشد آن آیه شریفه سوره مؤمنون را این جور قرائت کرده، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. یعنی به فلاح رسانده شده‌اند مؤمنون.

على البناء للمفعول.

خب پس بنابراین قد یقال که این حصر، این استدلال به ذیل مبنی است بر این که این الفلاحون مأخوذ باشد از افلاح لازم؛ آن وقت بله. اما اگر از افلاح متعدی مأخوذ باشد دیگه دلالت بر این نمی‌کند بعد مطلبی هم هست تمام که می‌فرماید این‌هایی که امر به معروف می‌کنند و نهی از منکر می‌کنند و بی‌تفاوت راجع به محرمات و ترک واجبات نیستند این‌ها هستند کسانی که مردم به رستگاری می‌رسانند. غیر این‌ها نه ولو به سایر وظایف‌شان هم عمل می‌کنند. ولی امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند این‌ها کسی را به رستگاری نمی‌رساند.

خب اگر این جور گفتیم پس استدلال عقیم می‌شود یا باید بگوییم باید این را گفت و یا لااقل این احتمال وجود دارد و ظهور در آن معنایی که مستدل می‌خواهد بگوید ندارد. چرا باید گفت به خاطر این که تصدیق خود این مطلب که فقط آمران به معروف و ناهیان از منکر این‌ها فقط فالح و رستگار هستند، غیر این‌ها نیستند و حال این که در آمران به معروف و ناهیان از منکر خیلی‌هایشان خودشان فاعل معروف نیستند. بعضی معروف‌ها را ترک می‌کنند یا بعضی منکرها را انجام می‌دهند چون وظیفه امر به معروف و نهی از منکر همان طور که بعداً آن شاءالله خواهد آمد شرطش این نیست که خود انسان مأمور و منتهی باشد ولو خودش گناهکار است همان گناهی که خودش انجام می‌دهد اگر می‌بیند دیگری انجام می‌دهد باید به او بگوید ترک کن ولو خودش دارد انجام می‌دهد. در همان حینی که خودش فاعل منکر است همان منکر از دیگری اگر دارد سر می‌زند شرعاً بر او واجب است که او را نهی کند. تارک نماز است، خودش نمی‌خواند ولی به بی‌نماز باید بگوید نماز بخوان.

پس بنابراین این امر مسلّم و ضروری در فقه است که خیلی وقت‌ها آمران بالمعروف و ناهیان از منکر خودشان گناهکار هستند معاذالله آن وقت می‌شود گفت فقط این‌ها رستگار هستند.

سؤال: آن شرایط دیگرش...

جواب: شرایط دیگرش کو؟

سؤال: توی آیات دیگه آمده.

جواب: کجا آمده که باید این شرایط این جوری..

سؤال: ...

جواب: حضرتعالی این إن شرطیه و چیزهای دیگر را از خودتان اضافه می‌کنید. این چیزها در آیه نیست.

سؤال: ...

جواب: آن جا دارد الذین هم فی صلاتهم. همه مؤمنون را نگفته آن جا. این جا این چنینی است. آن جا که گفته الذین هم فی صلاتهم خاشعون و تازه یک چیزهای بالایی هم.... خشوع در نماز که واجب نیست. از کمالات نماز است. آن چیز خاصی است، آن هم فلذا به قرینه هم مطلب بعدش این آن فلاح خاص است.

پس بنابراین این احتمال که یا بگویم به این قرینه که این مفاد یک مفادی است که مشکل است التزام به آن و تصدیق آن، پس این قرینه می‌شود که این افلاح افلاح متعدی است نه لازم، یا لاقلاً بگویم که محتمل الامرین است. البته اگر بخواهیم بگویم محتمل الامرین است ممکن است که اشکال کنیم به این که این خلاف ظاهر واژه افلاح است. واژه افلاح در لغت عرب معمولاً به همان معنای لازم استعمال می‌شود و این یک امر شاذی است و خلاف ظاهر ممکن است بگویم. این راجع به جواب اول.

سؤال: خلاف ظاهر وقتی قرینه داریم.

جواب: نه، برای اجمال عرض کردم. و اما قرینه هم حالا می‌گویم که آن قرینه لازم اعم است یعنی ممکن است... راه‌های دیگر هم هست فلذا اثبات نمی‌شود که حتماً راه اول را بگویم متعین است. چون توجیهات دیگه و مطالب دیگری هم در باب وجود دارد.

سؤال: ...

جواب: نه ممکن است لازم باشد.

سؤال: ...

جواب: بله، گفتیم اگر بخواهید بگویید که لازم باشد به این جواب دادیم که این اصلاً لازم به خاطر آن یا این که نه، مردد است بین لازم و متعدی. فلذا استدلال عقیم است. مردد است بین ما یصح الاستدلال و ما لایصح الاستدلال.

سؤال: ...

جواب: جواب این است که این که شما بخواهید لولا آن قرینه بخواهید بگویید مردد است این درست نیست. چرا؟ برای این که آن معنای متعدی یک معنای شاذی است و این واژه افلاح ظهور دارد در همان معنای لازم. پس بنابراین بخواهید به این جواب بدهید که این مردد است بین این معنا و آن معنا، این درست نیست، این مردد نیست عرفاً. ولو در اصل لغت باشد اما عرفاً این واژه ظاهرش همان معنای لازم است نه متعدی. و اگر بخواهید

بگویند که ما به واسطه آن قرینه اثبات می‌کنیم که این متعدی است جواب این است که آن قرینه لازم اعم است. چرا؟ برای این که توجیهاتی که بعد داریم می‌تواند براساس آن قرینه مراد باشد. بنابراین آن قرینه این جور نیست که بگوید حتماً همین معنا مراد است ممکن است آن وجه‌های دیگر که بعد می‌گوییم باشد. بنابراین نمی‌تواند کسی بگوید من افلاح در این آیه را به معنای متعدی می‌گیرم به خاطر آن قرینه. چون آن قرینه لازم اعم است. هم می‌تواند آیه افلاحش متعدی باشد تا برخلاف آن قرینه عمل نشده باشد، هم می‌تواند معانی بعدی باشد که حالا عرض می‌کنیم.

سؤال: جداً می‌فرمایید این دو تا آیه بر فرض معنایش این باشد با هم قابل جمع نیستند؟ این که این جا بفرماید مفلحون فقط کسانی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، آن جا هم بگوید قد افلح المؤمنون کسانی که این جوری باشند.

جواب: نه، آن به این ربطی ندارد.

سؤال: نه، ربط ندارد ولی با هم تعارض دارند.

جواب: تعارض ندارند، وقتی به هم ربط ندارند تعارض نمی‌کنند که. دو چیز متعارضین باید مرتبطین باشند. دو تا چیزی که به هم ربط ندارند که تعارض نمی‌کنند.

سؤال: ...

جواب: نه، می‌گوییم آن جا ... ایشان می‌فرماید در آن آیه شریفه با یک شرایطی گفته افلاح. می‌گوییم خب آن جا امام تأکید فرموده، خودش فرموده خدای متعال که این‌ها هستند آن هم به قرینه آن که یک امور خشوع در صلات و امثال ذلک گفته معلوم می‌شود فلاح بالا را دارد می‌گوید آن جا. اما این آیه شریفه چه ربط دارد. این جا که نفرموده فلاح بالا، حالا فعلاً. این جا اصل فلاح را فرموده؛ هم المفلحون، یعنی این‌ها تنها رستگار هستند. آیا این چنین است؟ این‌ها فقط تنها رستگاران هستند؟

سؤال: نه اشکالی که فرمودید این بود که این‌ها رستگار هستند...

جواب: نمی‌توانیم بگوییم. می‌گوید آمران به معروف. آن وقت شما باید چه کار کنید؛ اگر بخواهید این قدر به آن قید بزیند همه این‌ها مثل تخصیص اکثر می‌شود دیگر. این قدر معمول آمران به معروف که تکلیف بر آن‌ها هست و واجب است بر آن‌ها این جور نیستند که خودشان مورد امر به معروف و نهی از منکر نباشند معمولاً این چنین نیستند.

این اشکال اول. اشکال دوم و مناقشه دوم این است که این استدلال مبنی بر این است که مراد از ماده یعنی فلاح مطلق الفلاح باشد نه مرتبه عالیه از فلاح. بگوید رستگاری، اصل رستگاری و رهیدن از عقوبت‌ها و عقاب‌های الهی این مال این‌ها است فقط. اگر این باشد فلاح به معنای اصل رستگاری باشد این استدلال تمام می‌شود اما اگر نه، این مرتبه عالیه از فلاح مقصود باشد خب اشکالی ندارد این آمران به معروف و ناهیان از منکر هستند فقط که آن مرتبه‌های عالیه دارند، بقیه فلاح دارند اما مرتبه عالیه را ندارند. کسانی که به وظایف‌شان عمل می‌کنند حالا امر به معروف نکرده خب این اگر با توبه از دنیا رفت امر به معروف هم توی دنیا آن اواخر عمرش توبه کرده و دیگر هیچ موردی پیش نیامد که امر به معروف و نهی از منکر بکند، از دنیا هم رفت. خب این فلاح دارد منتها آن مرتبه عالیه را ندارند. یا اگر نه، توبه نکرده و خدای متعال بخشید او را بعداً، خب باز هم

فلاح دارد. یا نه، عقوبت هم پیدا کرد و یک مدتی هم عقوبت کشید و بعد دیگه وارد بهشت شد آن هم فلاح دارد. علی ای حال اصل فلاح را دارد منتها مرتبه عالیه را ندارد این اشکالی نیست که بگوییم مرتبه عالیه را دارد. بسیاری از بزرگان تفسیر به تناسب همان که آن اشکال در ذهنشان بوده و به دلالت اقتضاء که آیه کذب از آن لازم نیاید، خلاف واقع از آن لازم نیاید حمل کردند فلاح در این جا را به مرتبه عالیه. یعنی فلاح کامل، فلاح عالی مرتبه؛ بر این حمل کردند. حالا هم در خاصه و هم در عامه این وجود دارد. مثلاً من امروز می‌خواستم... جناب طبرسی توی ذهنم بود که ایشان هم این جوری می‌گوید اما این جلد دوم تفسیر ایشان نبود که کنار دستم توی قفسه کتاب. من از روح المعانی نقل می‌کنم. ایشان فرموده که:

«و هُمُ الْمُفْلِحُونَ» أی الکاملون فی الفلاح و بهذا صح الحصر المستفاد من الفصل و تعریف الطرفین،...

فرموده مقصود از فلاح، فلاح کامل است و چون این مقصود است آن حصر درست می‌شود. و الا این حصر درست نبود.

خب این هم یک توجیه، دیگران هم در تفاسیر شیعه هم که نگاه کنید می‌بینید همین جور معنا کردند با یک کلمه خواستند به این مسأله اشاره کنند یعنی کسانی که فلاح بالا مرتبه را دارند و مرتبه عالیه را دارند.

خب اگر ما بگوییم که امر مردد است بین این که اصل الفلاح مقصود است که مستلزم آن اشکال است یا نه، به دلالت اقتضاء خروجاً من ذلک الاشکال مرتبه عالیه از فلاح است بنابراین اگر این را هم گفتیم باز استدلال عقیم می‌شود.

سؤال: استاد ببخشید اشکال در این که علم داریم ... مفلح نیستند، فالح نیستند، رستگار نیستند. یا نه، علم داریم به این که غیر این‌ها حتماً مفلح هستند؟

جواب: نه دو تا است. یکی این که همه آمران به معروف و ناهیان از منکر این‌ها همه‌شان مفلح نیستند که بگوی فقط ... خیلی این‌ها خودشان گناهکار هستند. دو، خارج از این محدوده هم افرادی می‌بینیم که آن‌ها هم فلاح دارند. هم حصر از این ور اشکال پیدا می‌کند هم از آن ور اشکال پیدا می‌کند.

سؤال: ...

جواب: نه، فلاح درجه بالا را دارد حصر می‌کند. حالا می‌گوید فلاح درجه بالا مال این‌ها است البته این جا شاید شما این اشکال را می‌خواهید بفرمایید که کسی ممکن است بگوید همین هم خلاف واقع است. همه آمران به معروف درجه بالا را دارند. بله استدلال از بین می‌رود ولی این احتمال هم خودش اشکال جدید دارد یعنی همان اشکال آن جا. استدلال عقیم می‌شود برای وجوب امر به معروف ولی خود این مسأله هم باز باور کردنش مشکل است. که فقط آمران به معروف و ناهیان از منکر هستند که آن فلاح بالا مرتبه را دارند. فقط این‌ها دارند، در غیر این‌ها پیدا نمی‌شود. آن‌ها آن مرتبه بالا. آن جا خب ممکن است بگوییم در غیر این‌ها هم پیدا می‌شود آن مرتبه بالا. مثلاً گاهی هست که امر به معروف نکرده، نهی از منکر نکرده ولی در آخر عمرش یک توبه نصوح جانانه‌ای کرده بعدش هم دیگه مسأله‌ای پیش نیامده که حالا بخواهد امر به معروف و نهی از منکر بکند و به رحمت خدا پیوسته. خب این آمر به معروف و ناهی از منکر نیست در عمرش،

نکرده، ترک کرده آن را. آخرین لحظات عمرش که هنوز یقین نکرده بود که می‌خواهد بمیرد که توبه به درد نخورد. نه، یک توبه واقعی و نصوح کرد، یک توبه این چنینی کرد مثل آن آقا طلبه‌ای که حالا یک وقت داستانش را بگویم حالا وقت می‌گذرد خیلی آموزنده است. و به خاطر آن به مقامات عالیه دست یافت حتی شد از اعوان حضرت سلام الله علیه. یک توبه جانانه کرد ولی هیچ وقت امر به معروف و نهی از منکر نکرد. بعد از آن توبه جانانه هم فوت شد. خب این هم فالج است، مفلج است و هیچ امر به معروف و نهی از منکر هم از او صادر نشده.

سؤال: امثال ادله توبه و این‌ها حاکم نیست.

جواب: نه حاکم نیست.

حالا احتمال دوم. در این احتمال دوم، در این که می‌تواند استدلال را عقیم کند این موفق است؛ این اشکال، اما خود این احتمال دوم فی نفسه که ما مرتبه عالیه بخواهیم معنا بکنیم باز حصرش خالی از دغدغه و اشکال نیست.

سؤال: استاد مرتبه عالیه...

جواب: حالا می‌آید یواش یواش. حالا ما هفت هشت تا وجه می‌خواهیم بگویم ببینید توی این وجوهی که می‌گویم لعل مبتقای شما هم در آن‌ها وجود داشته باشد.

احتمال سوم این است که بعضی از مفسرین بزرگ فرمودند و آن این است که این آیه باز به خاطر همان دلالت .../ و این که آن اشکال پیش نیاید یک تصرفی باید کرد در آن. آن تصرف چیه؟ گفتند این ذیل می‌خواهد بگوید احقاء به فلاح، آن‌هایی که استحقاق فلاح را دارند و رستگاری را دارند، نه رستگاران بالفعل. الأحقاء بالفلاح، اولئك هم المفلحون یعنی اولئك هم الأحقاء بالفلاح. این را مرحوم طبرسی در جامع الجوامع فرموده. الأحقاء بالفلاح. اولئك هم المفلحون الأحقاء بالفلاح دو غیرهم. دیگران احق نیستند، احق‌ها این‌ها هستند. ممکن است در باره دیگران هم باشد اما دیگران احق به این نیستند. اگر بنا شد فلاح تقسیم بشود، داده بشود خب ممکن است به همه بدهند اما کی احق است که اگر کم آمد مثلاً بگویند خب حالا که کم هست به همه توزیع نکنیم. به کی باید بدهند؟ به این‌هایی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند. به این‌ها که آمر به معروف و ناهی از منکر بودند. الاحقاء بالفلاح. پس مرتبه عالیه را نمی‌خواهد بگوید، نمی‌گویم مرتبه عالیه فلاح است نه، الاحقاء بالفلاح، این را در تقدیر گرفته ایشان، رضوان الله علیه.

خب این هم یک احتمالی است که بگویم این‌ها احقاء بالفلاح هستند. خب این حالا ما دلیل بر چیزی نداریم. ممکن است چنین باشد بگویم بله این‌ها احقاء بالفلاح هستند حتی نسبت به آن که توبه نصوح هم کرده اگر بنا شد که فلاح را تقسیم بکنند فرض کنید داریم می‌گویم برای تقریب به ذهن. کم آمد خواستند به بعضی بدهند می‌روند به او می‌دهند. چرا؟ برای این که آن آدم کالعباد است، این آدم آمر به معروف و ناهی از منکر همان است که در روایات در وصف علما گفته شده و فضیلت علماء بر عابد. که عابد گلیم خود را فقط از آب می‌کشد. اما این آدم آمر به معروف خیلی‌ها را نجات داده. چون این منجی انسان‌ها شده این احق است الان ولو خودش گناهکار بوده خدای متعال این را فلاح نصیب او بفرماید.

پس این احق است به فلاح چون انقذ عباد الله عن حيرة الضلالة و این جور تعبیراتی که

در روایات و این‌ها است. انقضهم، این.

و لکن باز ما معینی برای این نداریم ولو این که با این هم استدلال عقیم می‌شود و دیگه استدلال تمام نیست به ذیل آیه شریفه.

تا حالا چند احتمال گفتیم؟ سه احتمال.

سؤال: ...

جواب: نه آن اشکالی ندارد.

سؤال: بقیه هم احق هستند؟

جواب: نه مستحق هستند. این‌ها احق هستند.

سؤال: ...

جواب: بله احق‌ها فقط این‌ها هستند. احق نه مستحق.

سؤال: چند تا احق داریم؟

جواب: یعنی چی؟

سؤال: ... جاهای دیگر هم غیر از امر به معروف و نهی از منکر داریم. خب پس چند تا احق داریم؟

جواب: حالا این جا این حرف درست می‌شود. حالا آن یک حرف دیگری است مثل چند تا افضل داریم، چند تا چی داریم که آن یک باب آخری است که آن‌ها را باید چه جور جمع کنیم. هی این جا گفته این افضل است، یک جا دیگه گفته آن افضل است، یک جا دیگه گفته آن افضل است. حالا آن یک جمع دیگری می‌خواهد، آن یک حفر دیگری است.

و اما راه چهارم:

راه چهارم این است که یک نکته‌ای را علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر المیزان دارند در بحث این که آیا این «مِنْ» مِنْ تبعیض است یا مِنْ بیانیه است. و این واجب، واجب کفایی است یا نه، واجب عینی است. ایشان تقریب می‌فرمایند که این اولاً واجب واجب کفایی است. فقط این سنخ امور که مصلحتش یک جوری است که لازم است هر فردی آن را انجام بدهد و اصلاً زمینه ندارد این سر امور باید بگوییم وجوباتش وجوبات کفائیه است. مثل دفن میت چه معنا دارد که واجب عینی بر همه واجب باشد. خب دفن کرده دیگه چیزی باقی نمانده، مصلحتی باقی نمانده که بگوییم بر دیگران واجب است. امر به معروف؛ خب آن آقا امر به معروفش را کرد او هم گوش کرد. خب دیگه حالا بر دیگران امر به معروف یعنی چی بگوییم واجب است. پس سنخ مطلب سنخی است که نمی‌شود بگوییم واجب عینی باشد، باید واجب کفایی باشد. وقتی واجب کفایی است این «مِنْ» هم یعنی «و لکن منکم» یعنی بعضی از شما، چون باید بعضی انجام بدهند. بعد ایشان در ادامه مطلب می‌فرماید... بعد از این مطالبی که راجع به کفائیت و «مِنْ» تبعیض و تبیین می‌فرماید، می‌فرماید خلاصه این است که در واجبات کفائیه می‌فرمایند که

عبارت‌شان این است:

المسئول بها الكل و الماثب بها البعض،...

در واجبات کفائیه مسؤول کل ناس هستند ولی ماثب یعنی کسی که ثواب گیر او می‌آید و الماثب بعض. چرا؟ چون بعضی می‌روند انجام می‌دهند دیگر قهراً. آن بعضی که می‌روند انجام می‌دهند ماثب هستند، ثوابی گیرشان می‌آید و تکلیف هم از بقیه ساقط می‌شود.

پس ابتدائاً المسؤول الكل است اما چون در نهایت همه که نمی‌توانند این کار را انجام بدهند، زمینه ندارد، که نمی‌توانند میت را دفن کنند، ماثب می‌شود همان‌هایی که دفنش کردند. ماثب می‌شود همان که غسلش داد، ولو تکلیف ابتدائاً به گردن همه است. حالا در موارد امر به معروف و نهی از منکر هم همین طوری است. آن وقت بعد می‌فرماید:

و لذلک عقبه بقوله: وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ...

یعنی با توجه به همین مطلب است این هستی در که در ذیل... باتوجه به همین مطلبی است که ما گفتیم که حالا توضیحش را من این جوری می‌خواهم بدهم.

ببینید در لغت همان طور که خواندیم از طراز الاول، افلاح یعنی فاز، به معنای فاز آمده، به معنای ظفر هم آمده؛ طَفَّرَ. خب آدم فوز به چی پیدا می‌کند، یا ظفر به چی پیدا می‌کند؟ ظفر به ثواب، فوز به ثواب. این آیه کَأَنَّ و أُولَئِكَ هم المفلحون یعنی این آمران به معروف تنها کسانی هستند که فائز به ثواب امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند. و ظفر به ثواب امر به معروف و نهی از منکر پیدا می‌کنند. این‌ها فقط کسانی هستند و این را خدای متعال به خاطر چی فرموده؟ به خاطر تشویق. مثل این که شما می‌گویید فقط نمازگزاران هستند که این مرتبه بهشت گیرشان می‌آید.

سؤال: ثواب امر به معروف یا کلاً ثواب؟

جواب: نه، ثواب امر به معروف و نهی از منکر قهراً دیگر. ثواب‌های دیگر چه ربطی دارد.

سؤال: عقل هم می‌فهمد...

جواب: نه، درسته این بالدقه است اما این گفتنش برای تشویق است. برای توجه دادن به این مسأله است که این ثواب فقط گیر این‌ها می‌آید. این ثواب‌های عجیب و غریب و چیزی که برای آمران به معروف و ناهین از منکر. این فقط گیر همان‌ها می‌آید، حواس‌تان را جمع کنید اگر انجام ندهید این بهره شما نخواهید برد.

پس بنابراین این حصر از نظر علامه قدس سره به لحاظ ثواب‌بری است، فوز به ثواب است و ظفر به ثواب است. توی لغت هم که افلاح به معنی فاز و ظفر آمده است. پس و أُولَئِكَ هم المفلحون، یعنی اولئك هم الفائزون بثواب امر بالمعروف و النهی عن المنکر. این‌ها فقط فائز به این هستند.

سؤال: فرقی با فلاح... چیه؟

جواب: نه فلاح یعنی رستگاری. ممکن این رستگاری آن چنانی نداشته باشد، جهنم هم باید برود، عقاب هم باید بشود ولی این ثواب را هم دارد چون همان طور که در آیه ذکر شده

است «من يعمل مثقال ذرة خيراً يره * و من يعمل مثقال ذرة شراً يره» یک ذره خیر هم انجام بدهی یره. خب حالا ممکن است جهنم هم برود، عقوبت‌هایش هم بشود، آن فلاح آن چنانی را نداشته باشد.

سؤال: یعنی فلاح بسته به ثواب نیست.

جواب: نه، به هر ثوابی نیست ممکن است یک ثوابی هم را نبرد.

این هم محتمل است. متحمل هم هست که علامه نخواهد بفرماید که این افلاح به معنای فاز و به معنای ظفر است. می‌خواهد بفرماید که فلاح نسبی مقصود است. یعنی فلاح بالنظر الی الثواب مقصود است. فلاح نسبی باشد که اگر این مقصود ایشان باشد می‌افتد توی آن توجیهی که بعد خواهیم گفت.

سؤال: ...

جواب: این نه، مقدمه‌اش را خواستم عرض کنم که آن حقیقت واجب کفایی چون این است که در واجبات کفائیه مسؤول همگان هستند مثاب بعضی هستند. چون این آیه هم دارد متعرض یک واجب کفایی می‌شود فلذا در واجب کفایی هم فقط بعضی مثاب هستند نه همگان، در ذیل فرموده و اولئک هم المفلحون. یعنی این که امر به معروف دارد می‌کند که آن بعض هست آن فقط دست یابنده به ثواب امر به معروف و نهی از منکر هست.

سؤال: ...

جواب: ببینید امر به معروف کسی که می‌کند تا آن انجام نداده باشد که همه بر آن‌ها واجب است که بگویند. وقتی امر به معروف به نتیجه رسید دیگه جا ندارد دیگران بگویند، ساقط می‌شود.

حالا این‌ها توضیحات این جهات ان شاء الله می‌آید بعداً در همین که این وجوب وجوب کفایی است، ثمره‌اش چیه، خصوصیتش چیه ان شاء الله می‌آید. این هم احتمال چهارم.

احتمال پنجم:

احتمال پنجم این است که اصلاً این فلاحی که در آیه ذکر شده مقصود همان فلاح است ولی فلاح نسبی نه مرتبه عالیه. بلکه فلاح نسبی مقصود است. اولئک هم المفلحون یعنی وقتی این‌ها را بسنجیم با سایر مردم ولو گناهکار هم باشند اما این‌ها واجد فلاح نسبی هستند. چون آن فلاحی که از رهگذر امر به معروف و نهی از منکر حاصل می‌شود فقط مال این‌ها است. یک فلاحی از رهگذر امر به معروف و نهی از منکر برای انسان پیدا می‌شود، یک تقرب به خدایی از این ناحیه برای انسان پیدا می‌شود. یک تخلق به اخلاق الله از این ناحیه پیدا می‌شود چون خدا آمر به معروف و ناهی از منکر است. چون پیامبر اکرم(ص) و ائمه هدی علیهم السلام آمر به معروف و ناهی از منکر هستند، تخلقوا بأخلاقهم این است که همان اخلاق آن‌ها را هم شما در خودتان پیاده کنید و داشته باشید. ما هر چی اخلاقیات آن‌ها را در خودمان پیاده کنیم به همان مقدار فلاح نسبی پیدا کردیم.

سؤال: ...

جواب: به خاطر آن قرینه دیگه.

سؤال: ...

جواب: بله این‌ها فقط آن فلاح نسبی. آن فلاح نسبی را هم که داریم حساب می‌کنیم نسبت به چیه؟ فلاحی است که بالنسبه الی این وظیفه پیدا می‌شود. و کسی که نماز می‌خواهد فلاح نسبی دارد نسبت به کسی که نمی‌خواند. یعنی آن فلاحی که از راه رستگاری پیدا می‌شود، از راه نماز خواندن پیدا می‌شود آن را دارد. پس این جا نظیر همان حرفی می‌شود که در آن جا احتمال دادیم علامه هم شاید نظرش به همین مطلب باشد. این احتمال در تفسیر تسنیم بیان فرمودند شاید جاهای دیگر هم باشد که علامه هم گفتیم لعل نظر شریفش به همین باشد. که می‌شود فلاح نسبی. وقتی فلاح نسبی شد باز استدلال عقیم می‌شود.

سؤال: استاد ببخشید فرمایش علامه که در باره... گویا در فضای فاستبقوا الخیرات ...

جواب: فقط این‌ها برنده هستند. اگر برگردد این فرمایش شما به همین‌هایی که گفته شد فیهما و نعم. اما اگر چیز دیگری باشد احتیاج دارد به این که بعداً تبیین بفرمایید.

و اما احتمال دیگر:

احتمال دیگر احتمالی است که مرحوم فاضل مقداد در کنز العرفان که در آیات الاحکام است از او نقل شده که فرموده و در تفسیر تسنیم هم شبیه آن را بیان فرمودند ولو نسبت ندادند به فاضل مقداد. و آن این است که این که این حصر که می‌گوید فقط این‌ها رستگار هستند، رستگار به همان معنای خودش است، همان مطلق رستگاری. امام اسنادش به آمران به معروف و ناهیان از منکر، اسناد حصری به این‌ها برای خاطر این است که این‌ها فقط مشتمل هستند بر آن آدم‌هایی که فلاح کامل را دارند. تو جاهایی دیگه نمی‌بینیم. مفلحون کامل عیار توی همین‌ها دیده می‌شوند جای دیگه نیست.

سؤال: ...

جواب: در خارج این جوری است.

چون این چینی است، این فلاح را به آن‌ها نسبت دادند. مثلاً یک کسی بگوید اگر شما سرآمد اولیاء را بخواهید ببینید توی حوزه علمیه، حوزه علمیه فقط ان شاء الله امیدواریم این جور باشد که آن اولیاء سرآمد خدای متعال اگر فقط در حوزه‌های علمیه باشند. اگر این جوری شد آن وقت فقط حوزه علمیه هست که سرآمد است به خاطر اشتغال این جا بر آن افراد. و این اشتغال بر آن افراد باعث شده که این فلاح مطلق را به کل نسبت بدهند. این وصف مال بعضی است اما به خاطر اشتغال این گروه بر آن بعض و این که آن بعض در غیر این گروه یافت نمی‌شود از این باب گفته شده. پس نمی‌خواهد بگوید همه آمران به معروف و ناهیان از منکر مفلح هستند. این را نمی‌خواهد بگوید. بلکه می‌خواهد بفرماید آن فلاح و رستگاری که شما می‌بینید این در این جا یافت می‌شود در بین آمران به معروف و ناهیان از منکر یافت می‌شود. این یک تعبیر.

سؤال: ... آن جا رستگاری کامل معنا کردیم.

جواب: نه حالا رستگاری کامل معنا نکنیم. حالا فعلاً اصلش. بگویم این را می‌خواهد بگوید.

یا از باب عام مجموعی باشد یعنی من حیث المجموع. بله من حیث المجموع هم تنها این‌ها مفلح هستند. اگر مفلح فقط در بین این‌ها باشد من حیث المجموع اگر بخواهیم جمعیت‌ها را من حیث المجموع محاسبه بکنیم. خب من حیث المجموع محاسبه بکنیم. خب من حیث المجموع نه کل فرد فرد. عام استغراقی نه، عام مجموعی. این این‌ها هستند. این یک احتمال که ما اصل الفلاح را بگیریم. که فقط در این جا است. خب این جور معنا کردن یک مشکله‌ای دارد و آن این است که باز اصل الفلاح ما می‌خواهیم بگوییم در میان این‌ها است فقط؟ در میان آمران به معروف است؟ این بحث فقط این جا پیدا می‌شود که اصل الفلاح را دارد؟ خارج از این پیدا نمی‌شود؟ این همان اشکال را دارد که قبل گفتیم که کسی آمر به معروف و ناهی از منکر نبوده ولی فی اواخر عمره تاب توبه نصوحاً واقعاً و بعد مات رحمه الله بدون این که حتی یک امر به معروف و نهی از منکر هم کرده باشد. خب این هم فلاح دارد دیگه. نسبی هم که نگرفتیم، فلاح را مطلق گرفتیم.

سؤال: ...

جواب: برای او آمر به معروف می‌نویسد؟

سؤال: ...

جواب: نه این که این آمر به معروف می‌شوند، این جا دارد می‌گوید آمر به معروف باشد. آن فوقش این است که برای او ثوابش را بنویسد. نه این که این جا آمر به معروف و ناهی از منکر است. نه آمر به معروف نمی‌شود که.

خب این یک احتمال. احتمال دوم این است که باز بیایم بگوییم همان مرتبه کامله مقصود است اما باز مرتبه کامله را چه جور دارد نسبت می‌دهد به این‌ها؟ ممکن است در غیر این‌ها هم مرتبه کامله فلاح باشد ولو از غیر راه امر به معروف و نهی از منکر. مثل همان کسی که گفتیم امر به معروف و نهی از منکر نکرده و آمد توبه نصوح کرد رفت در راه خدا در رکاب امام معصوم شهید شد. این فاز بالفلاح الاولیاء خب این هم فلاح درجه اعلی را دارد. ممکن است از خیلی آمرین به معروف و ناهین از منکر هم بالاتر باشد. این وابسته به آن اخلاصش هست دیگه. چقدر اخلاص داشته باشد این اخلاص صد درصد دارد اوج گرفت. خب این هست. پس بنابراین ما بخواهیم آن جور معنا بکنیم بگوییم مرتبه اولیاء خب این اشکال را دارد. اما اگر این جوری بگوییم، بگوییم یک واقعیتی است که مثل قضیه خارجی که آن مرتبه اولیاء و فلاح عالی مرتبه فقط توی این‌ها پیدا می‌شود. این‌ها هستند فقط ولو امکان عقلی است که در خارج از این‌ها هم باشد. محاسبات عقلی بخواهیم بکنیم در خارج اما خدای متعال با آن احاطه‌ای که دارد حالا دارد اخبار می‌فرماید و اخبار می‌فرماید که این‌ها فقط هستند کسانی که آن مرتبه عالیه را دارند، نه همه‌شان. این هم که دارد نسبت به این‌ها فقط می‌دهد از باب اشتمال این‌ها بر آن بعض یا از باب این که عام را عام مجموعی گرفته و دارد می‌فرماید. این عبارت را هم من از تسنیم بخوانم. در تسنیم فرموده ممکن است راز این که خداوند همه را اهل فلاح و رستگاری معرفی فرموده این باشد که بیشتر آمران و ناهیان اهل عمل هستند یعنی وصف غالب را به مثابه صفت کلی ذکر فرموده. چون بیشترشان این جوری هستند این‌ها را این طور فرموده.

این عبارت هم من بخوانم مال زبدة البیان. آن جا فرموده:

و من حصر الفلاح فی الآمران و الناهون المفهوم من قوله «و اولئک هم المفلحون» باعتبار المجموع و بعض الافراد.

این هم مطلبی است که آن‌ها فرمودند. فتحصل مما ذکرنا که استدلال به ذیل؛ و اولئک هم المفلحون این تمام نیست به خاطر این که با توجه به وجود این مشکلاتی که عرض کردیم و این دلالت اقتضاء حداقل این می‌شود که آیه شریفه این طاهرش را نباید اخذ کنیم. حالا یا باید فلاحش را فلاح متعدی بگیریم یا آن توجیهات دیگری که در کلمات بزرگان دیگر بود بگیریم که بعضی‌هایش را هم اشکال کردیم. بنابراین چون آن معنایی که یصح الاستدلال به، آن حیثی بر آن نداریم که به آن اخذ کنیم و باید از آن بگذریم به معنای دیگر و معنای دیگر هم قابل استدلال نیست فلذا استدلال به ذیل برای وجوب تمام نیست.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.